

پیش‌تر هم دربارهٔ دیگر شاعران بزرگ معاصر کتاب‌هایی با چنین موضوعی به چاپ رسیده بود؛ اما این کتاب از چند دید در میان همه آنها درخشش بیشتری دارد:

۱. شکستن خاموشی سایه: شاعرانی چون شاملو، اخوان و فروغ بارها در سال‌ها و گفتگوهای گوناگون از دیدگاه‌های خود سخن گفته‌اند؛ اما ابتهاج از گفتگو و حتی رسواکردن دروغ‌گویی که دربارهٔ او سخن گفته‌اند، پرهیزی سرسختانه داشته است. تا آنجا که خود می‌گوید: «آلما [همسر سایه] همیشه با من دعوا داره که چرا من جواب نمی‌دم به بعضی حرف‌ها. آخه یک چیزهای دروغ و خلافی گفته می‌شه که بعداً ممکنه کسی رو گمراه کنه» (ص ۱۲۵۹).

تلاش برای شکستن خاموشی دیرپای این شاعر بسیار دان و کامکارشدن در این راه، براج کارگردان‌آوردندگان می‌افزاید.

۲. بهترین زمان برای گفتگو: گفتگو با شاعران گاه در سالهایی از زندگی ایشان انجام شده که اندیشه‌های آنان هنوز به اوج پختگی نرسیده و چه بسا در سال‌های پس از آن داوری ایشان دربارهٔ سخنان پیشین دگرگون شده باشد. کتاب در کهنسالی شاعر پدید آمده و می‌توان گفت در بردارندهٔ پخته‌ترین دید و داوری‌های ابتهاج دربارهٔ مسائل گوناگون ادبی و هنری است. برخی سخنان چاپ شده از شاعرانی چون شاملو، اخوان، سپهری و... ناپخته یا نسنجیده بوده‌اند و این را ایشان خود نیز گاه یادآور شده‌اند. سایه در همین کتاب، دربارهٔ گفتگوی شاعران (کتابی در بردارندهٔ چند نشست گفتگوی شاملو، اخوان، سپهری، فروغ و م. آزاد با مقدمهٔ مرتضی کاخی) می‌گوید: «تا مرد سخن نگفته باشد... اونا سیاست و زرنگی منونداستن؛ من وقتی حرف نمی‌زنم خرقة‌ای بر سر صد عیب نهنان می‌پوشم (می‌خندد). آدما وقتی حرف می‌زنن معلوم می‌شه که چقدر کارشون خرابه. تو این کتاب بیشتر از همه به نظر من شاملو و فروغ صدمه خوردن. حرفهای بی‌سوادانهٔ بچگانه‌ای زدن» (ص ۱۰۱).

۳. بیشترین صرف وقت و تلاش: این گفتگو در یک بازهٔ زمانی بلند (از ۷۹ تا ۸۴ سالگی شاعر) به انجام رسیده است. تا کنون کسی برای راه یافتن به جهان درون یک شاعر، اینچنین صرف وقت نکرده و کنجکاو و موشکاف به همهٔ زاویه‌های پنهان شعر و زندگی او در بعدها گوناگون هنری، ادبی، اجتماعی و سیاسی سرک نکشیده است. از این دید هم تلاش و پیگیری گردآورندگان ستودنی است.

شاید برای بسیاری از دوستداران و آشنایان سایه شگفت بنماید

نقد و بررسی کتاب

مهدی فیروزیان ▼

پیر

پرنیان اندیش

چکیده: در مقاله حاضر به بررسی کتاب پیر پرنیان اندیش که گفتگوی با هوشنگ ابتهاج دربارهٔ زندگی و آثار و حیات هنری اوست، پرداخته می‌شود. نویسنده مقاله با آوردن نمونه‌هایی از متن کتاب به بررسی کتاب در بخش‌های مختلف مانند موسیقی، یاد بعضی نفرات، اندر باب شعر و نقش سرگذشتی پردازد و در نهایت با بیان برخی لغزش‌ها و کاستی‌های و پاره از اشکال‌های ویرایشی و پاسخ به برخی نقدهای منتشر شده درباره کتاب به نوشته خود پایان می‌دهد.

کلیدواژه: هوشنگ ابتهاج، کتاب پیر پرنیان اندیش، معرفی کتاب

ای شده جام شعر و غزل از لب غرق نوش تو مست رسته به زیر سایهٔ تو صد گل آفتاب پرست

پیر پرنیان اندیش کتابی دو جلدی است که در ۱۵۵۸ (چهل + بیست و چهار + ۱۴۹۴) صفحه با طرح و شکلی آراسته، همراه با قاب، به همت انتشارات سخن منتشر شده است. این کتاب دستاورد نزدیک به شش سال (از خرداد ۱۳۸۵ تا بهار ۱۳۹۱) همنشینی و همراهی، گفتگو و نشست و برخاست میلاد عظیمی و نیز همسرش عاطفه طیبه، با امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) برای ثبت و ضبط خاطرات، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های این شاعر برجسته است. نام کتاب برگرفته از این بیت سایه است:

چه نقش می‌زند این پیر پرنیان اندیش که بس گره ز دل و جان سایه بست و گشود

به‌کار می‌آید، است. یک نمونه از این توضیحات را در اینجا می‌آوریم:

سایه می‌گوید: «خاصیت تراژدی اینه؛ هیچ راه گذر نداره به جز این معبر تنگ که به جز کشته عاشق ارزش عبور نمی‌کنه» (ص ۸۰۸) و عظیمی می‌افزاید: «سایه به بیت خودش اشاره دارد:

تو عجب تنگه عابرکشی ای معبر عشق

که به جز کشته عاشق نکند از تو عبور»

(همان جا)

(نمونه‌هایی دیگر: ص ۱۱۱، ۴۶۰، ۶۷۳، ۸۰۷، ۹۱۶، ۹۲۲، ۱۰۲۲).

کاردانی و شایستگی عظیمی که نمونه‌ها و ویژگی‌های آن را یاد کردیم و باز نمودیم، راه دشوار این گفتگوهای درازدامن را تا اندازه‌ای برای او هموار ساخته است؛ اما با این همه وی هم گاهی در برخی زمینه‌ها به اعتراف خود توانسته آنچه می‌خواسته از گنجینه رازهای سایه به در کشد. یک نمونه: «خودم را کشتم که در این موضوع بیشتر از سایه حرف بکشم، نشد که نشد! اگر نخواهد حرف بزند با منقاش هم نمی‌شود از او حرف بکشی!» (ص ۱۰۱).

به هر روی در این کتاب ارزشمند، با زندگی و هنر و اندیشه سایه آشنا می‌شویم. انگیزه‌های سایه در سرودن شعرهای گوناگون، فراز و نشیب و رویدادهای زندگی او که بر ادبیات معاصر هم اثرگذار بوده است و بخشی از تاریخ فرهنگ و هنر (ادبیات و موسیقی) معاصر ایران در

این کتاب با زبانی روان و دلنشین

و در قالب خاطره ثبت شده است.

افزون بر این حتی برای کسانی که شیفته سایه و شعر درخشانش نیستند، خواندن این کتاب برای آشنایی با انسانی چون او با خوی و منشی شگفت و والا و آموخته‌های بسیار و احساسی سرشار، پُرکشش و سودمند خواهد بود.

با اینکه دامنه موضوعات و

گفت‌وشنیدها بسیار گسترده‌تر از

آن است که بتوان آنها را به درستی

در چهارچوبی ویژه گنجانند، گردآورندگان کوشیده‌اند تا اندازه‌ای به سخنان پراکنده در زمینه‌های گوناگون سرو سامان ببخشند و با چند دسته‌بندی کلی راه دست‌یابی به دانستنی‌های کمابیش نزدیک به هم را هموار سازند. در جای جای کتاب به فراخور جایگاه و زمینه سخن، سروده‌هایی از سایه نقل شده که بیشتر آنها را خود شاعر خوانده و نقل آن به منزله نقل مویه موی گفته‌های شاعر است و گاه نیز عظیمی بیتی چند را به گفتارهای کتاب افزوده است. آوردن این

که شاعری گوشه‌نشین و سرسخت چون او که در پیشینه سال‌های زندگی بلند و سودمند خود درباره رویدادها، شعرها و شاعران گذشته و هم روزگار خویش، خاموشی پیشه کرده بود، یک باره بدینسان آزاد و به فراخی از همه چیز و همه کس سخن گفته است. خود او در این باره می‌گوید: «آقای عظیمی! این گفتگو با شما عجیب در دسری شده برای من. همه به شدت از من گله دارن. آقای [...] اینجا گله می‌کرد که شما با آقای عظیمی چند سال مصاحبه کردین و از سیرتاپیاز همه چی رو گفتین، شما که مصاحبه نمی‌کردین. دیگران هم می‌گن آقا چرا با ما مصاحبه نکردین، ما که خودی ترهستیم از آقای عظیمی» (ص ۱۲۵۸).

این ناپرهیزی سایه را جز نرم‌تر شدن آدمی در روزگار پیری، انگیزه‌ای نیرومند هست و آن را باید در روش و منش گردآورنده اصلی این کتاب یعنی میلاد عظیمی جست. عظیمی توانسته است در چند سال به گونه‌ای غیررسمی و متفاوت از شیوه گفتگوگران روزنامه و مجلات، با سایه همنشین شود و در گفتگوهایی که هیچ یک راه و روشی از پیش روشن شده نداشته‌اند، با او سخن بگوید و هوشمندانه پرسش‌هایی در زمان مناسب به میانه بکشد تا نتیجه دلخواه را به دست آورد. گاهی شاید دست‌آورد چند ساعت همنشینی و همراهی با سایه تنها چند سطر از این کتاب را پر کرده باشد (برای نمونه رک به: ص ۴۶۳) و نیز شاید در بزنگاهی، از نیم ساعت سخن گفتن ابتهاج چندین صفحه مطلب به دست آمده باشد. شکیبایی بسیار، در کمین چنین بزنگاه‌هایی نشستن، نکته‌سنجی، وقت‌شناسی و هوشمندی عظیمی در جهت دادن به مسیر گفتگو که هر دم مستعد انحراف یا قطع شدن بوده، به این «مصاحبت آزادوار و بی‌آداب و ترتیب» (ص ۳۷) سروسامانی بخشیده است.

جز منش آدمیان که آن را سنجه بنیادین سایه در «آشنا» به‌شمار آوردن و گرامی داشتن کسی است، در شخصیت میلاد عظیمی نکته‌های دیگری هم هست که هر گوینده و همنشینی را برای سخن گفتن بر سر شوق و ذوق می‌آورد. او شعرهای بسیاری را از بردارد و در جای جای سخن، برای کامل شدن یا پیش‌بردن بحث و یا پیش‌کشیدن پرسشی درباره ادبیات، از گنجینه گران‌سنگی که در سینه دارد، سود می‌جوید (برای نمونه رک به: ص ۱۰۶، ۳۰۰، ۳۱۱، ۶۹۳، ۸۵۷، ۱۰۱۴-۱۰۱۵). دیگر ویژگی‌های درخور یادکرد عظیمی چنین‌اند: شناخت دقیق و ظریف شعر سایه که نمونه آن را در نوشته وی در روزنامه شرق، که سایه نیز آن را پسندیده، می‌توان دید. رک به: ۷۵۳-۷۵۴)، نکته‌یابی‌های ادبی (برای نمونه نکته ظریف در تصحیح بیتی از حافظ در ص ۱۰۴۸) و مهم‌تر از آنها درک اشارات پنهان و آشکار سایه در میان گفتار که گاه در زمان گفتگو، سایه را برای پی‌گرفتن کار گرم می‌کند و افزودن توضیحاتی درباره آنها که در کتاب، برای دریافت بهتر، خوانندگان را

رجایی بخارایی، محمدجعفر محجوب، ابراهیم گلستان، محمدعلی اسلامی ندوشن، شاهرخ مسکوب، گالیا، شرف خراسانی، شفیعی کدکنی، محمد قاضی، محمد زهرایی، صادق هدایت، غلامحسین ساعدی، محمدعلی دهقانی، کامران فانی، غلامرضا تختی، عبدالله موحد، امامعلی حبیبی، شمس‌الدین سیدعباسی، عباس زریاب خویی، حسن خجسته، فرخ غفاری، محمدامین ریاحی، جلال آل احمد، شفیع‌لو، بزرگ علوی، سعید نفیسی، مهرداد بهار، عبدالحسین نوشین، کالین دیویس، عزت‌الله سبحانی، فقیهی و محمود پاینده.

نمونه: «شفیعی به نظر من یک نمونه‌ای از بزرگان تاریخ فرهنگ ماست؛ یک مجموعه‌ای از تضاد؛ هر کی شفیی رو در یک صراط تصور کنه، اشتباه کرده. به ترکیب عجیب و غریبه؛ از عبودیت مذهبی تا حریت عرفانی. خیلی آدم عجیبیه. جاهایی از این مرد آزادی‌هایی دیدم که باورکردنی نیست. به خودش هم گفتم که می‌خواستم دستتو ببوسم. چند وقت قبل بهش گفتم: رضا! این که تو شاعری، دانشمندی، محقق، همه به جای خود، اما اونی که برای من از همه چیز مهم‌تره، خودتی؛ من خودتو دوست دارم. واقعاً هم همین‌طوره؛ شفیی انسان خیلی نازنین و خیلی مغتنمیه؛ مجموعه عوامل استثنایی دست به دست هم داده تا یه آدمی مثل شفیی ساخته شده. به خودش هم سالها پیش گفتم که رضا تویه شناسی داری که در فصل مشترک دو شیوهٔ تعلیم و تربیت قرار گرفتی. یعنی یک دوره طلبگی را تا حدّ اجتهاد طی کرده و از این‌ور آشنایی با ادبیات معاصر و آگاهی از وضع امروز جهان. احتمالاً در آینده دیگه چنین چیزی اتفاق نمی‌افته» (ص ۳۹۳).

موسیقی: سایه با هنر موسیقی نیز آشنایی دیرینه دارد و در سال‌های سرپرستی بخش موسیقی رادیو خدمت‌های ارزنده‌ای به هنر و هنرمندان این مرز و بوم کرده و با بسیاری از آنان همدل و همراه بوده است. در این بخش نکته‌ها و دقیقاتی از دریافت‌ها و برداشت‌ها و خاطرات سایه را دربارهٔ موسیقی و موسیقی‌دانان می‌توانیم خواند؛ از جمله یادکرهایی از: نورعلی برومند، حسن کسایی، جلیل شهناز، رضاقلی ظلی، محمدرضا شجریان، داریوش طلابی، محمدرضا لطفی، روح‌الله خالقی، ابوالحسن صبا، عبدالوهاب شهیدی، حسین تهرانی، پرویز مشکاتیان، علی‌اکبر شهنازی، حسین علیزاده، اکبر گلپایگانی، غلامحسین بنان، مهدی کمالیان، لطف‌الله مجد، ادیب خوانساری، فریدون شهبازیان، هنگامه اخوان، غلامحسین بیگجه‌خانی، عبدالله دوامی، احمد عبادی، حسین قوامی، شهریار فریوسفی، فرامرز پایور، مجید درخشانی که داماد سایه نیز بوده و عارف قزوینی.

یک نمونه که نشان‌دهندهٔ شیوهٔ عظیمی در وصف و ثبت حالات سایه نیز هست: «ماه رمضان است و دم افطار. تلویزیون ربنای استاد

سروده‌ها هم تنوعی به فضای گفتگو بخشیده و هم کار خواننده را آسان‌تر ساخته است تا ناچار نباشد برای یافتن شعری که در کتاب از آن سخن رفته به کتابی دیگر بنگرد. بخش‌های جداگانهٔ کتاب را با آوردن نمونه‌هایی معرفی می‌کنیم:

جلد نخست

غفلت پاکی بود: ۲۶ گفتار دربارهٔ سال‌های کودکی تا جوانی سایه، خاطراتی از پدر و مادر و تحصیل و... نام بخش برگرفته از شعر «در گلستانه» از سهراب سپهری است: پشت تبریزی‌ها / غفلت پاکی بود / که صدایم می‌زد (هشت کتاب، ص ۳۴۹).

با شهریار: پانزده گفتار دربارهٔ زندگی و شعر محمدحسین شهریار و خاطرات سایه از او.

با مرتضی کیوان: دوازده گفتار دربارهٔ خوی و رفتار و زندگی دوست روزگار جوانی سایه و برخی شاعران برجستهٔ دیگر از جمله شاملو و کسرابی که از گرامی‌ترین و اثرگذارترین دوستان در زندگی ابتهاج بوده است.

کار گل و کار دل: هفت بخش کوتاه دربارهٔ سال‌های کار سایه در شرکت سیمان تهران و سپس بخش موسیقی رادیو.

سیاه‌گوشهٔ زندان: نه نوشته دربارهٔ سالی که سایه در زندان بوده و شعرهایی که در آنجا سروده است. نام بخش برگرفته از این بیت سایه است:

مدار چشم امید از چراغ‌دار سپهر
سیاه‌گوشهٔ زندان چه جای مهتاب است

آینه در آینه: دوازده بخش کوتاه پیرامون زندگی زناشویی شاعر. نام این بخش که پیش از این برگزیدهٔ سروده‌های سایه نیز نهاده شده، برگرفته از این بیت اوست:

پرتو دیدار خوشش تافته در دیدهٔ من
آینه در آینه شد دیدمش و دید مرا

آشیان بر باد: دو یادکرد از کوچ خانوادهٔ سایه به آلمان. «آشیان بر باد» برگرفته از بیت زیر است:

پیرس سایه ز مرغان آشیان بر باد
که می‌روند از این باغ دسته دسته کجا!

یاد بعضی نفرات: نام این بخش که برگرفته از شعری نامدار، سرودهٔ نیماست، رک به: مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، ص ۴۳۶) پیش از این هم بر کتابی از سیمین بهبهانی نهاده شده بود. موضوع بخش یادشده با کتاب سیمین همسان است و سایه در آن دربارهٔ شماری از آشنایان و شخصیت‌های ادبی و فرهنگی یا حتی سیاسی و ورزشی هم‌روزگار خود که با آنها دوستی یا آشنایی (بیشتر نزدیک و گاه دور) داشته، سخن گفته است: به آذین، احمد کسروی، احمدعلی

آمده است. سخنورانی چون: رودکی، فردوسی، فرخی سیستانی، منوچهری دامغانی، فخرالدین اسعد گرگانی، سنایی، خیام، عمیق، نظامی، خاقانی، مولوی، سعدی، عبید زاکانی، خواجه‌ی کرمانی، حافظ، قانعی، فروغی بسطامی، اقبال لاهوری، ایرج میرزا، میرزاده

عشقی، بهار، نیما، دهخدا، رهی

معیری، پروین اعتصامی، مهدی

حمیدی شیرازی، گلچین گیلانی

(پسرخاله سایه)، فریدون توللی،

ژاله اصفهانی، مسعود فرزاد، عماد

خراسانی، شاملو، اسماعیل خویی،

اخوان‌ثالث، شفیع کدکنی،

حسین منزوی، سیمین بهبهانی،

نادر نادرپور، قیصر امین‌پور،

فریدون مشیری، ایرج زبردست،

فروغ فرخزاد، سیاوش کسرایی،

سهراب سپهری و ...

در این کتاب ارزشمند، با زندگی و هنر و اندیشه‌ی سایه آشنا می‌شویم. انگیزه‌های سایه در سرودن شعرهای گوناگون، فراز و نشیب و رویدادهای زندگی او که بر ادبیات معاصر هم اثرگذار بوده است و بخشی از تاریخ فرهنگ و هنر (ادبیات و موسیقی) معاصر ایران در این کتاب با زبانی روان و دلنشین و در قالب خاطره ثبت شده است.

نمونه: «استاد نظرتون درباره‌ی غزل‌های منزوی چیه؟

بعضی از غزل‌هاش فوق‌العاده قشنگه ولی در کنارش بعضی غزل‌های معمولی و پایین‌تراز معمولی هم داره

عاطفه: حتی توی غزل‌های ضعیف‌ترش هم یکی دو تا بیت خوب هست!

بله ... به دفعه برق می‌زنه و به انفجار آذرخشی درست می‌شه. منزوی خیلی آدم بااستعدادی بود. حیف، زندگی تباهی داشت. واقعاً اینها شهدای شعر فارسی هستن. من نیما و شهریارو هم جزو شهدای شعر فارسی تلقی می‌کنم. اینها استعداد‌های استثنایی بودن که آگه محیط خوب و معاشرهای خوب داشتن، خیلی باید بیشتر جلوه می‌کردن» (ص ۹۴۷).

از اینجاست و آنجا: ۲۳۵ متن کوتاه در موضوع‌های پراکنده است ولی همچنان شعر و ادب در مرکز بسیاری از گفتارها دیده می‌شود. هرچند گردآورنده می‌توانست برخی از این متن‌ها را در بخش‌های یادشده پیشین هم بگنجانند. گونه‌گونی گفته‌های پراکنده سایه در این بخش، آن را گیرا و خواندنی ساخته است. یکی از نکته‌های درخور یادکرد، لحن عظیمی است که در بسیاری از گفتگوها آمیخته به گونه‌ای شوخی و طنز است. سایه نیز گاهی چنین است. یک نمونه: «یکی

۱. سایه خود در بخش «از اینجاست و آنجا» زیر عنوان «بدهی به کیوان» (که همچون «کارت عضویت» ص ۹۱۶، می‌توانست در بخش «با مرتضی کیوان» بیاید) گفته است: «من نظیر مرتضی کیوان را در هیچ جا ندیدم. هیچ‌کس، بی‌استثنا... ما نه تنها به زندگی کیوان که به مرگ اون هم بدهکاریم» (ص ۱۲۳۴). جمله پایانی سایه یادآور مصرع پایانی رباعی او درباره کیوان است: «ای زندگی و مرگ تو آموختنی!» (رک به: ص ۲۲۲).

شجریان را پخش می‌کند. سایه از همان رینالای] اول منقلب می‌شود. به خود می‌پیچد ... اشک از چشمش می‌جوشد. بی‌تاب شده است ... آرام‌ترکه می‌شود با چشم و چهره‌ای سرخ و صدایی که هنوز هیجان دل بی‌قرارش را بازتاب می‌دهد، می‌گوید:

این به کاریه که می‌تونی دست بگیری و ببری به تمام کشورهای عربی و با افتخار بگی آگه می‌تونین مثل این بخونین... این کار نظیرنداره آقای عظیمی! شاهکار بزرگ شجریان. هیچ‌کس نمی‌تونه این طور بخونه ... هیچ‌کس.

- حتی خود استاد شجریان؟

حتی خود شجریان... خیلی کار عجیبه. خیلی عجیبه... رفته تو استودیو که به بچه‌ها بگه این طوری بخونین. ضبط کردن و شده این ریتا... شجریان نوار اصلی این ریتارو به من داد که دیگه ندارمش. من اول نمی‌دونستم این چیه. وقتی شنیدم حیرت کردم. هیچ‌کس نمی‌تونه اینو بخونه... چه صدای حیرت‌آوری! اصلاً به صدای زمینی نیست... (سرش را تکان می‌دهد)... شاهکاره، چه حالت و التماسی تو این ریتاها هست (به گریه می‌افتد)، فقط صدا نیست، یک نوازشی توش هست؛ انگار داره با خدا معاشقه می‌کنه، همه نیازهای بشری تو این صدا هست...» (ص ۴۶۵).

جلد دوم

اندر باب شعر: در ۹۵ بخش کوتاه سخنانی پیرامون شعر و شاعری، شأن نزول برخی سروده‌های سایه و خاطراتی در پیوند با شعر و شاعری آمده است.

یک نمونه: «تو غزل هر کلمه باید حضور خودشو توجیه کنه و در جای خودش بشینه. متأسفانه این تو غزل جوونا خیلی کم وجود داره. دیگه اینکه غزل قواعد خودشو داره، آگه غزل‌وا این قواعد بیرون ببریم فقط فرم و قالب غزلورعایت کردیم، دیگه غزل نیست؛ مثلاً در غزل نمی‌تونین وارد جزئیات بشید. به ندرت غزل‌هایی داریم که جزئیاتو توصیف کردند؛ مثل غزل زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست حافظ. این با غزل‌های معمولی فرق داره، به تابلویی ساخته. شما در غزل از شب هجران حرف می‌زنین ولی جزئیاتو توصیف نمی‌کنین، به محض اینکه توصیف کنید جزئیاتو، می‌شه مقدمه قصیده... غزل به قواعد پنهانی داره که غزلو غزل می‌کنه ولی امروز فقط بیشتر از فرم غزل استفاده می‌شه برای زدن حرف‌های دیگه. ولی فکرهای قشنگی تو این کارهای جوونا پیدا می‌شه. استعداد‌های خوبی هست ولی تربیت نشده. کار نمی‌کنن... زبان فارسی خوب نمی‌دونن. تا مشکل زبان حل نشده، فکر نکنم کارشون به سرانجامی برسه» (ص ۶۴۸).

با شاعران: در ۹۲ گفتار دیدگاه‌های سایه درباره‌ی شاعران و آثار آنها

که همیشه امکان عکس‌برداری با دوربین‌های حرفه‌ای و ... وجود نداشته و اگر شماری از همین عکس‌ها نیز چاپ نمی‌شدند از برخی کسان، مانند شهریار، به همراه سایه هیچ عکسی در دست نبود. در پانویس عکس‌ها گاه کاستی دیده می‌شود. برای نمونه برای ده عکس (ص ۱۴۰۸-۱۴۱۱) تنها یک توضیح کلی «با نوه‌ها»، آمده است. بهتر بود نام هریک از نوه‌های شاعر نوشته می‌شد.

در صفحه ۱۳۶۹ عکسی آمده که یک تن در آن «ناشناس» خوانده شده است. همین عکس پیشتر در راز مانا (ص ۲۳۷) منتشر شده و نام این ناشناس، محمد اسماعیلی، نوازنده نامدار تمبک، در پای عکس آمده است. همچنین گفتنی است که در راز مانا جای برداشته شدن عکس مشهود دانسته شده و در پیرپرنیان‌اندیش، نیشابور و برما روشن نیست که کدام یک درست است.

چند نکته

الف) لغزش چاپی

پیرپرنیان‌اندیش به‌گونه‌ای آراسته چاپ شده و گردآورندگان دراز میان بردن آن دسته از لغزش‌های چاپی که ساختار جمله یا املاي واژه را دگرگون می‌سازند کوشیده‌اند. هرچند لغزشی چند نیز بر جای مانده: آون {اون} (ص ۱۰۹)، غمگین {غمگین} (ص ۳۵۰)، ادم {آدم} (ص ۴۵۴)، طوز {طور} (ص ۴۸۷)، منو {من رو} (ص ۵۴۲)، تعجب {تعجب} (ص ۵۴۹)، دوست‌تونه {دوست‌تونه} (ص ۵۹۹)، نمی‌ازره {نمی‌ارزه} (ص ۶۶۰)، فرخ {فرخی} (ص ۸۰۹)، خوبه {خوب} (ص ۹۳۳)، جو {چو} (ص ۹۳۹)، بیز {سبزا} (ص ۹۴۷)، پس {پست} (ص ۹۹۵)، جوز {جور} (ص ۱۰۲۳)، می‌بررد {می‌برد} (ص ۱۰۳۵)، راهشو {راهشو} (ص ۱۱۵۳)، جلسان {جلسات} (ص ۱۲۲۸).

ب) کاستی چاپی

درباره برخی از لغزش‌های چاپی که بهتر است آنها را کاستی حروف چینی بنامیم، کوتاهی شده است. برای نمونه بارها و بارها کسره پس از هاء ناملفوظ در سراسر کتاب جا افتاده و مثلاً «خواجۀ شیراز» (ص ۷۵۵)، به گونه «خواجۀ شیراز» چاپ شده است. در اینجا تنها نمونه‌هایی از جلد دوم کتاب را می‌آوریم: ساده (ص ۶۴۷)، درباره (ص ۶۶۰، ۱۰۹۶)، سایه (ص ۶۶۵، ۱۱۴۳، ۱۲۵۵)، مرده (ص ۶۶۹)، همه (ص ۶۸۲، ۱۲۶۳)، کله (ص ۷۶۵)، عقیده (ص ۷۸۴، ۱۲۰۶)، عاطفه (ص ۷۸۶)، شادخوارانه (ص ۸۹۵)، باغچه (ص ۹۴۹)، مرحله (ص ۹۸۵)، قطره (ص ۱۰۴۸)، روحیه (ص ۱۰۵۵)، روزانه (ص ۱۰۶۰)، روزنامه (ص ۱۰۷۶)، کوبه (ص ۱۰۷۷)، حافظ‌نامه (ص ۱۰۹۷)، جلسه (ص ۱۱۳۶)، عرصه (ص ۱۱۴۶)، مرتیکه (ص ۱۱۵۶)، سائقه (ص ۱۱۶۱)، بیچه (ص ۱۱۶۹)، مقوله (ص ۱۱۷۰)، جمعه (ص ۱۱۸۴)، کرده (ص ۱۱۹۱)، قضیه (ص ۱۱۹۲)، سعه (ص ۱۱۹۳)، نسخه (ص ۱۲۰۲)،

از هنرمندان بزرگ به سایه تلفن کرد. تصادفاً ما داشتیم درباره آثار آن بزرگ صحبت می‌کردیم.

- به به! قربان شما ... عجیبه همین الان با یکی از دوستان ذکر خیر شما بود. البته این اتفاق لزوماً به معنای حلال‌زادگی شما نیست!

- صدای قهقهه آن استاد بزرگ به گوش ما رسید» (ص ۱۲۲۱).

پس از بخش «از اینجا و آنجا»، سه گفتار زیر عنوان «روشن‌تر از آفتاب مردی» که برگرفته از رباعی دکتر شفیعی کدکنی در ستایش سایه است. (رک: ص ۷۵۴)، آمده و نخستین این گفتارها «روایت سایه از این مصاحبت» نام دارد. چند جمله از این گفتار: «شما انگار که هزار سال با من آشنا هستین. راحت حرف زدن و خیلی زود با هم انس گرفتیم و یه دریچه‌هایی میون ما باز شد که اصلاً نمی‌دونم چرا این دریچه‌ها باز شدن ... شما گاهی با من خیلی مخالفت‌های ظالمانه

کردین که من تحمل کردم ... تمام

چیزهایی رو که برای من تنها نقطه اتکاء بود انکار کردین ... یه بار هم گفتین که برای من فقط فرم و صورت و لفظ شعرتون اهمیت داره و محتوای شعر شما خوب نیست و مخزبه و من باهاش کاری ندارم! ... ما تقریباً شبانه‌روز با هم بودیم دیگه ... خیلی ایام خوشی بود!» (ص ۱۲۶۹-۱۲۷۰).

با دریغ باید گفت برخی از کسانی که درباره پیرپرنیان‌اندیش قلم زده‌اند، تفاوت میان ادبیات شفاهی، خاطرات یک سخندان / سخنور و کار پژوهشی و نقد ادبی را نمی‌دانسته‌اند و برای نمونه پسند و دیدگاه ذوقی سایه درباره سخنوران و سروده‌های آنان را به علت نداشتن استدلال و شیوه علمی پژوهش، به نقد کشیده‌اند.

دست‌نوشته‌ها: در بردارنده تصویر

چهار نامه و چهار غزل از شهریار برای سایه، نامه حسن کسایی، اسماعیل مه‌رتاش، جواد معروفی (۲ نامه)، شاه‌رخ مسکوب و محمدرضا لطفی به سایه، بخشی از نقد اخوان ثالث بر شعر سایه، نامه استعفا از رادیو به خط محمدرضا شجریان، شعر سایه با خوشنویسی عبدالله فرادی، چند شعر سایه و پیش‌نویس یک سخنرانی به قلم او.

نقش سرگذشت: نزدیک به سیصد عکس رنگی و سیاه و سفید از سایه و خانواده و دوستان و آشنایانش که بیشینه آنها از نام‌آشنایان و بزرگان شعر و موسیقی و فرهنگ این مرز و بوم‌اند. این بخش که نقش پررنگی در بالا رفتن قیمت کتاب داشته برارح معنوی آن نیز افزوده است. چند طراحی به قلم سایه (گردآورده پوری سلطانی) و یک عکس زیبا که او خود برداشته (کوشک، ۱۳۴۸) در پایان بخش عکس‌ها آمده و اینها نیز نشان‌دهنده بخش دیگری از روحیه و ذوق هنری این شاعر بزرگ هستند.

هرچند کیفیت برخی عکس‌ها چندان خوب نیست، چاپ شدن آنها در این گنجینه ارجمند، پسندیده است. باید در نظر داشت

د) لغزش در ضبط شعر

در ضبط برخی شعرها لغزش‌هایی رخ داده است:

خמוש سایه که شعر تو را دگر نپسندم

که دوش گوش دلم شعر شهریار شنید (ص ۱۰۷)

«شنیده» درست است.

خراب از یاد پاییز خمارانگیز تهرانم

خمار آن بهار شوخ و شهر آشوب تهرانم (ص ۱۳۳)

روشن است که هر دو مصرع نمی‌توانند با «تهران» که ردیف نیست، به

پایان رسند. در مصرع دوم باید «شمران» را جایگزین «تهران» ساخت

(رک به: دیوان شهریار، ص ۱۰۳).

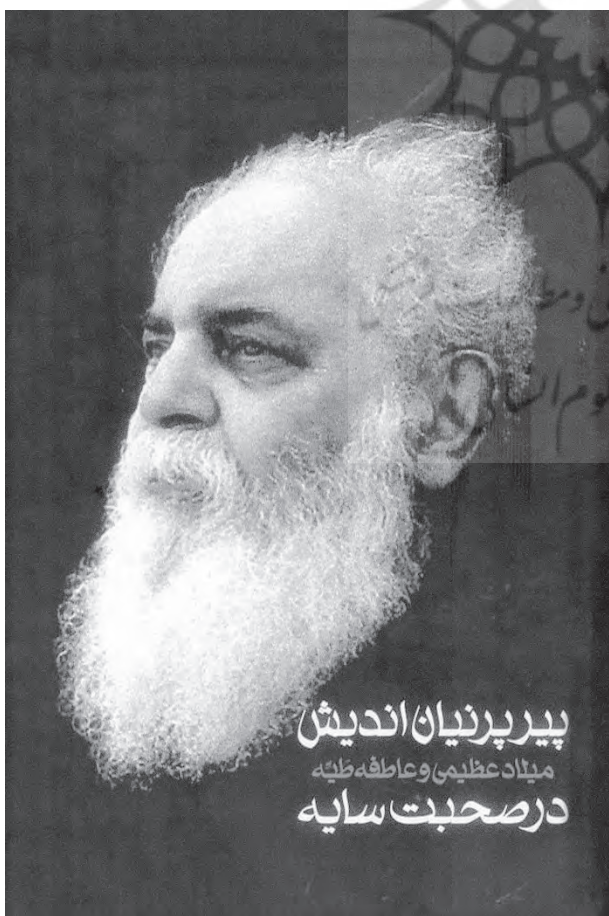
که باشد مرا از توروزی جدایی (ص ۲۰۰) در وزن و معنی درست

است، اما با ضبط دیوان فرخی همسان نیست: که باشد مرا روزی از تو

جدایی (دیوان حکیم فرخی سیستانی، ص ۳۹۴).

تو هم آمیخته با خون سیاوش شدی (ص ۵۷۸). به پاس وزن و قافیه

باید «سیاوش» نوشته شود.



قیمه (ص ۱۲۳۱)، دیگه (ص ۱۲۳۸)، پروانه (ص ۱۲۵۲)، مقاله (ص ۱۲۷۰)، گنجینه (ص ۱۱۰۸).

ج) نکته‌های ویرایشی و نگارشی

شماری از کاستی‌های ویرایشی و نگارشی که زاده لغزش چاپی تواند بود، از دید گردآوردندگان دور مانده است: «شما کل بیست درصد و نمی‌خوای بدی... اصلاً پول به من نده» (ص ۷۹) «نمی‌خواه بدی» باید باشد.

«سایه بیشترین کسی بود که کمک می‌کرد به من» (ص ۱۹۰). هرچند گردآوردندگان می‌باید به نقل موبه موی آنچه در گفتگوها آمده پایبند باشند؛ اما ویرایش جمله‌هایی انگشت شمار از این دست، نه تنها آسیبی به کار نمیزند که آن را آراسته‌تر می‌سازد.

«اونایی که کیوان رو می‌شناخت» (ص ۲۱۲) که «می‌شناختن {می‌شناختند}» درست است.

«یه آدم معتاد قراضه که رنگ صورت مثل موم بود» (ص ۲۶۲). «صورتش» درست است.

برای بازشناخته شدن گفته‌های سایه مربعی توپُر پیش از گفته‌های او و دایره‌ای پیش از پرسش‌های گردآوردگان و گاه مربعی توخالی برای توضیحات، آمده است؛ اما گاه در این نشانه‌گذاری‌ها لغزشهایی دیده می‌شود. برای نمونه این جمله: «خیلی تابلوست که سایه اسم آن شخص را نمی‌خواهد بگوید» (ص ۲۷۹) که توضیح عظیمی است با نشانه سخنان سایه (مربع توپُر) آمده است.

«یکی یکی شمعدانی‌ها رو نگاه می‌کردم. توی حیاط، یکی از این شمعدانی پیچ من تازه غنچه کرده بود» (ص ۲۹۱). «شمعدانی پیچ‌های من» درست می‌نماید.

«این گنبد اون به نیایش وادار نمی‌کنه» (ص ۵۸۸). «اون رو» یا «اونو» باید باشد.

«ببخشید حرفتون رو قطع کردم» (ص ۱۱۹۱). باید به یکی از این دو گونه درآید: «ببخشید حرفتون را {یا: رو} قطع کردم» و: «ببخشید حرفتون قطع کردم».

«این دلیل برای بی‌عملی و بی‌خیالی و دست‌ودست گذاشتن کافیه؟» (ص ۱۲۵۱). «دست رو {رو} دست گذاشتن» باید باشد.

«نوازنده‌ها و خواننده‌هایی بودن که آگه سازو از دستشون می‌گرفتی، -هیچی، واقعاً هیچی- برای گفتن نداشتن» (ص ۱۲۶۳). جمله معترضه به درستی مشخص نشده است و «هیچی» نخست را باید پیش از خط تیره نشانند.

در ۶ صفحه (۶۰۱، ۹۲۶، ۹۲۸، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۱) از او یاد شده؛ اما دست‌کم در ۱۸ صفحه دیگر کتاب هم نام او دیده می‌شود: (صص ۶۴۹، ۹۲۹-۹۴۰، ۹۵۷، ۹۹۶-۹۹۷، ۱۱۶۸، ۱۱۷۲).

چند نمونه دیگر: هوشنگ ایرانی (ص ۹۵۵)، رشت (ص ۷۱۰)، احمد کسروی (ص ۳۶۱)، آرش کمانگیر (ص ۹۹۵)، نادر گلچین (ص ۴۵۳)، اسماعیل نوری علا (ص ۱۱۶۴).

برخی نام‌ها هم نادرست ضبط شده‌اند. مانند نام خواننده بلندآوازه غلامحسین بنان که در نمایه «عبدالحسین» (ص ۱۲۷۹) ثبت شده است. نام شهیار قنبری (درباره او رک به: مردان موسیقی سنتی و نوین ایران، ج ۳، ص ۵۱۱-۵۱۳) و کیهان کلهر نوازنده برجسته کمانچه که نه تنها در نمایه که در متن هم به خطا «شهیار» (ص ۲۶۱، ۲۶۴، ۵۹۲) و «کیوان» (ص ۵۰۰) ثبت شده است. نام کلهر در پرسش عظیمی آمده و خطا از اوست و درباره «شهیار» هم به نظر می‌رسد، لغزش شنوایی آن را به «شهیار» دگرگون ساخته است. مانند لغزشی که در نقل نام «شهیار»ی دیگر (دوست شهیار) در این جمله رخ داده است:

«شهیار به دوستی داشته که حالا اسمش یادم نیست. این بابا هم به قرینه شهیار تخلصشو گذاشته بود شهیار» (ص ۵۵۳). به قرینه شهیار نمی‌توان همان نام شهیار را بر خود نهاد و روشن است که شهیار که چندین بار نام او در دیوان شهیار آمده، به قرینه شهیار ساخته شده است. همچنین این نام نه به شکل شهیاری جدا از محمد حسین شهیار و نه به شکل شهیار، در نمایه نیامده است.

در یک نمونه سایه در یادکرد از غزلسرایان برتر معاصربه علی اشتری (فرهاد) اشاره می‌کند و به سهواً او را «هادی اشتری» می‌خواند (ص ۶۹۴). شگفت است که عظیمی متوجه این سهو نشده و آن را در بازبینی اصلاح نکرده و در متن و نمایه نام اشتری، «هادی» ضبط شده است. در تاریخ ادب معاصر غزلسرایان به نام هادی اشتری نداشته‌ایم. هادی اشتری سیاست‌مداری بود که مدتی نیز به استانداری گیلان گماشته شد و شاید از همین رو نام او در یاد شاعر گیلانی برجسته شده باشد.

نکته پایانی هم این است که در گفتار، آن هم گفتارهای درازدامن و از این دست دوستانه و بی‌تکلف، آدمی همواره حضور ذهن کامل ندارد و چه بسا در میانه گفتگوها لغزش‌هایی رخ دهد که با یک بازبینی ساده می‌توان آنها را از میان برداشت. شایسته بود عظیمی بدین کار نیز می‌پرداخت و نتیجه را با سایه در میان می‌نهاد تا نمونه‌هایی از گونه جمله زیر به این کتاب ارزشمند راه نمی‌یافت:

«تاج رفته کنار اون دیوار ایستاده (دیوار انتهایی اتاق نشیمن را که با میز ۶-۵ متر فاصله دارد نشان می‌دهد) باز عقربه رفت رو خط قرمز...

وای بر من که توهم خواب شب دوش شدی (همان جا). گردآورنده شعر را از نوار صوتی شنیده و «توأم» را «توهم» پنداشته است. شایسته بود به دیوان شهیار (ص ۹۱۷) مراجعه می‌شد.

ما یوسف خود را خریدار نبردیم (ص ۶۶۱). پس از «را» باید «به» را بیفزاییم.

خون می‌چکد ای سایه در این کنج صبوری

این صبر که من می‌کنم افشردن جان است (ص ۶۷۳)

به گمان بسیار، عظیمی این بیت را از حافظه نقل کرده و ناخواسته «از دیده» را به «ای سایه» که در وزن با آن برابر است، دگرگون ساخته؛ اما بیت تخلص غزل سایه بیتی دیگر است (رک به: سیاه مشق ۴، ص ۲۴۷).

می‌کند از دیدن خود روی ترش

آه از این آیینۀ دیدارکش (ص ۶۸۰)

این بیت از مثنوی «بانگ نی» است که هنوز منتشر نشده است. «روی ترش» به سکون «ر» در «ترش»، در وزن می‌گنجد؛ اما بدین سان قافیه بیت نادرست است. «رو ترش» باید باشد.

روز آدینه بیستم زری رخت سفر (ص ۸۵۸). «بیستیم زری» درست است.

گرم چهره افروزی خویش است برق خانه سوز (ص ۱۱۸۰). مصرع بدینسان وزنی آشفته دارد. «چهره افروزی» درست است.

ه) نمایه

نمایه پایانی کتاب دارای سه بخش جداگانه «اشخاص»، «اماکن»، احزاب، انجمن‌ها» و «کتاب‌ها، روزنامه‌ها، مجلات، فیلم‌ها و نوارهای موسیقی» است که در بایستند و به کار می‌آیند؛ اما با دریغ باید گفت که در سامان بخشیدن به آن کم‌دقتی شده و کاستی‌های بسیار در آن راه یافته است.

نمونه‌ای چند: گاه نام کسانی در کتاب آمده ولی آن نام‌ها یکسره از نمایه جا افتاده‌اند و خواننده می‌پندارد که این نام‌ها در کتاب نیامده‌اند: به ترتیب الفبا: محمد افشین وفایی (ص ۹۲۴)، سید علی خامنه‌ای (ص ۳۰۸)، آگوست رودن (ص ۷۸۸)، وارطان سالاخانیان (ص ۱۰۲۰-۱۰۲۱)، مهدی سهیلی (ص ۶۰۲)، جلال متینی (ص ۱۲۱۹) و گاه شماره صفحه‌ای که در نمایه آمده نادرست است: صفحه ۱۲۶۳ که در آن نام «آلما» نیامده است. اما پیشینه کاستی‌ها درباره نام‌هایی است که در نمایه آمده‌اند؛ ولی به همه صفحاتی که در کتاب از آنها یاد رفته اشاره نشده است. یک نمونه برجسته در این زمینه مهدی اخوان ثالث است که بر پایه نمایه کتاب در سراسر کتاب تنها

در نود و چند سالگی این‌طور بود صدایش... می‌گفت: اون صفحه‌ی منوشنیدید که؟ گفتم: بله آقای تاج. گفت: این تحریر و خوندم و شروع کرد به خوندن اون تحریر. مال شصت سال پیش بود اون تحریر» (ص ۵۴۰).

تاج اصفهانی در سال ۱۲۸۲ زاده شده، از سال ۱۳۱۹ با رادیو همکاری کرده و در ۱۳۶۰ چشم از جهان فرو بسته است (رک به: نام‌نامه موسیقی ایران زمین، ص ۱۲۵-۱۲۶)؛ یعنی تاج ۷۸ سال زیسته و به نود و چند سالگی نرسیده. نیز تحریری که سخن از آن رفته شصت سال پیشتر از آن تاریخ؛ یعنی نزدیک سال ۱۳۰۰ و در ۱۸ سالگی تاج یا پیش از آن، ضبط نشده است.

نمونه دیگر اینکه در تقطیع «مبادا گفته باشی دوستت دارم» چنین نوشته شده: «مفاعیلن مفاعیلن مفعولن» (ص ۹۱۲) و روشن است که در ضبط رکن پایانی سهوشده و باید «مفاعیلن» را جایگزین آن ساخت.

سخن پایانی

نگارنده در این نوشته کوشید بی طرفانه ارزش‌های پیرپرنیان‌اندیش را در کنار کاستی‌های راه‌یافته در آن نشان دهد و خوانندگان را به درستی از چند و چون کارگردانندگان کتاب بی‌آگاهانند؛ اما پس از فرستادن نوشته خویشتن به دفتر مجله وزین آینه پژوهش، در فضای مجازی و مطبوعات با چند نقد ناروا درباره کتاب روبرو شد که در آنها نویسندگان بی آنکه بهره‌ای از شیوه دانشورانه نقد برده باشند، با یکسویه‌نگری یا از سراسیمگی سخنانی گفته بودند. سخنانی نسنجیده که می‌تواند ناآشنایان را در گمان‌های نادرست بیفکند. از این‌رو بر آن شدید تاجمله‌ای چند به یادداشت خود بیفزاییم. در این افزونه قصد پاسخگویی به نوشته یا کسانی ویژه نداریم، چرا که این کار را مجالی دیگر می‌باید؛ از همین‌رو نه به نامی اشاره می‌شود و نه نقل قول مستقیمی در متن می‌آید. پس تنها به چند نکته کلیدی اشاره می‌کنیم.

با دریغ باید گفت برخی از کسانی که درباره پیرپرنیان‌اندیش قلم زده‌اند، تفاوت میان ادبیات شفاهی، خاطرات یک سخنران / سخنور و کار پژوهشی و نقد ادبی را نمی‌دانسته‌اند و برای نمونه پسند و دیدگاه ذوقی سایه درباره سخنوران و سروده‌های آنان را به علت نداشتن استدلال و شیوه علمی پژوهش، به نقد کشیده‌اند. هر خواننده بخردی درمی‌یابد که در پیرپرنیان‌اندیش سایه از دید خود و بر پایه سلیقه شخصی خویشتن سخن گفته و آهنگ پژوهش یا نظریه‌پردازی نداشته است. خنده‌دار است که ما در نقل خاطرات یا اظهار سلیقه شخصی به دنبال ارجاع و آمار و پژوهش باشیم. در پاسخ به این کسان خاموشی می‌گزینیم؛ زیرا بنیاد کار ایشان بر خطاست.

اما اگر این پرسش برای برخی آید که چرا برداشت‌های ذوقی و پسند شاعر در کتاب آمده باید گفت: راه شناخت اندیشه و هنر هنرمند دانستن پسندها و گزینش‌های هنری اوست. داده‌های این کتاب هم از دید تاریخ ادبیاتی ارجمندند و هم از دید سبک‌شناسی. گذشته از این بسیاری از خوانندگان دوست دارند که از پسند شاعر محبوب خود نه تنها در ادبیات که حتی در خوراک و پوشاک آگاهی بیابند و ثبت این نکته‌ها، با اینکه در درازنای تاریخ کمتر مورد توجه تاریخ‌نویسان ما بوده، در جای خود از اهمیتی برخوردار است. نیز می‌دانیم که هیچ ذوقی به تنهایی بر ذوق دیگر برتری ندارد و هر کس حق دارد در محدوده ذوق شخصی خود برای نمونه شعر سعدی

و حافظ را پسندد یا نه؛ اما با این

که پسند و سلیقه شخصی یک تن به تنهایی سنج‌های دانشورانه به شمار نمی‌رود. این نکته مهم را نباید فراموش کرد که همواره ذوق معیاری در هر جامعه هست که می‌توان پسندهای شخصی را با آن سنجید و در صد درستی یا نادرستی آن را دست‌کم در سنجش با ذوق معیار و هنجار پذیرفته شده در جامعه، آشکار ساخت. در راه رسیدن به ذوق معیار، بی هیچ گمان دانستن پسند شخصی

شاعری چون هوشنگ ابتهاج

اهمیت بسیار دارد. این پسند در کنار رویکرد مردم به آثار ادبی و نیز پسند فرهیختگان و برجستگانی دیگر می‌تواند چهارچوب ذوق معیار در یک جامعه را نمایان سازد. اگر تیزبین باشیم از این دید، بسیاری از نکته‌های بازگفته هوشنگ ابتهاج در این کتاب را با نتیجه پژوهش‌های دانشورانه و نیز ذوق شخصی دانشمند و شاعری چون دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و همچنین با رویکرد مردم در این نیم‌سده هماهنگ می‌یابیم و این برای نکته‌سنجان معنایی ویژه دارد. چنین می‌نماید که آنچه بیش از هر چیز برخی از خرده‌گیران را به خشم و خروش واداشته، نزدیکی پسند سایه با ذوق معیار در نفی شماری از داعیه‌داران هنر مدرن و پست‌مدرن در ادبیات پارسی است که نه از دید دانشگاهیان و پژوهشگران ارجی دارند و نه به گواهی فروش ناچیز کتاب‌هایشان، از دید مردم.

خرده‌گیری‌های دیگر از گونه این هستند که چرا عظیمی سایه را به چالش نکشیده و روایت‌های مخالف با روایت سایه از رویدادها را مطرح نکرده است. شگفتا! این خرده‌گیران گویی هیچ درکی از

کتاب نامه

پیر پرنبیان‌اندیش؛ میلاد عظیمی و عاطفه طیبه در صحبت سایه؛ تهران: سخن، ۱۳۹۱.

دیوان حکیم فرخی سیستانی؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ تهران: زوار، ۱۳۸۰.

دیوان شهریار؛ محمدحسین شهریار؛ تهران: زرین و نگاه، ۱۳۷۴.

راز مانا؛ دیدگاهها، زندگی و آثار استاد آواز ایران محمد رضا شجریان؛ گفتگو و تدوین محسن گودرزی، محمد جواد غلامرضا کاشی، علی اصغر رمضان پور؛ کتاب فرا، ۱۳۷۸.

سیاه مشق؛ هـ. ا. سایه؛ تهران: زنده رود، ۱۳۷۱.

مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج؛ تدوین سیروس طاهباز؛ تهران: نگاه، ۱۳۷۵.

مردان موسیقی سنتی و نوین ایران؛ به کوشش حبیب‌الله نصیری فر؛ ج ۳، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۷۲.

نام‌نامه موسیقی ایران زمین؛ مهدی ستایشگر؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۶.

هشت کتاب؛ سهراب سپهری؛ تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۷۵.

موقعیت و جایگاه عظیمی و سایه ندارند. کدام خردمند می‌تواند پذیرفت که جوانی که به سال در جایگاه نوه سایه است، درباره رویدادهایی که پیش از زادن او رخ داده‌اند و سایه آنها را به چشم دیده او را به چالش بکشد. سایه از دیده‌های خود سخن می‌گوید و ما تنها می‌توانیم از شنیده‌ها و خواننده‌ها بگوییم. غرض از گفتگو با سایه نیز ثبت خاطرات او، دیده‌ها، دانسته‌ها، برداشت‌های گوناگون، درست به همان گونه‌ای که در ذهن وی مانده‌اند، بوده است نه پژوهش درباره رویدادهای اجتماعی و سیاسی این سده. روشن می‌شود این عیب جویان افزون بر آشنایی با زمینه کار و نشناختن موقعیت، از هدف گفتگویی از این دست نیز آگاهی نداشته‌اند.

برخی نیز گفته‌اند چرا عظیمی کمتر سخن گفته و تنها پرسشگر بوده است. آنچه بر آن انگشت نهاده شده، درست نقطه قوت کار عظیمی است. عظیمی با آداب دانی، موقعیت‌سنجی و تدبیر ستودنی خود دریافته که در این کتاب قرار است هوشنگ ابتهاج از اندوخته‌های عمری دراز بگوید. خوانندگان این کتاب جویای دانستن دیدگاه‌های سایه هستند. عظیمی به خوبی دریافته است که همه تلاش خود را باید در این راه بنهد که بستری برای بازگویی خاطرات و سخنان سایه فارغ از این که با پسند یا دانسته‌های او همسان و هم‌سو باشد یا نه، فراهم آید. به باور ما او به بهترین شیوه از پس این کار دشوار برآمده است؛ زیرا به همان سان که در بخشهای پیشین گفتار آشکار ساختیم، هم دانش ادبی درخوری داشته و هم فضایی مناسب را آماده کرده و هم بی‌آنکه نشانی از فاضل‌نمایی در پرسش‌های او دیده شود یا اینکه بخواهد به جای ثبت سخنان سایه، از باورها و دانسته‌های خود سخن بگوید، برای یافتن نقطه‌های مبهم در زندگی سایه و طرح پرسش‌های سودمند، دست به پژوهش و بررسی در زمینه‌هایی چون ادبیات، تاریخ مطبوعات، تاریخ اجتماعی و سیاسی روزگار پهلوی، هنر موسیقی، برنامه‌های رادیو و... زده است. (برای نمونه رک به: سخنان عظیمی در صفحه ۱۱۳۱ که خود به زمینه تحقیقی پرسش اشاره کرده است). نتیجه کار او و عاطفه طیبه و فروش خیره‌کننده پیر پرنبیان‌اندیش در این شرایط اقتصادی ویژه و بی‌رونقی بازار کتاب و کتابخوانی نیز گواهی بر راستی و درستی دید و داوری ماست.